

تحليل خطبه (٣٢) نهج البلاغه

از نظر علوم عربی

دکتر ابذر عیاجی

حضرت در این خطبه ستم روزگار خود را توصیف و مردم را به
بنج دسته تقسیم می کند. سپس آنان را به پارسایی دعوت می نماید.

متن خطبه

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّا أَصْحَابُنَا فِي ذَهْرِ عُنُودٍ وَزَمَنٍ كَثُودٍ يُغْدُ فِيهِ
الْمُحْسِنُ مُسِيئًا وَيَزْدَادُ الظَّالِمُ فِيهِ عِتْوًا لَا نَنْتَفِعُ بِمَا عَلِمْنَا وَلَا نَسْأَلُ
عَمَّا جَهِلْنَا وَلَا نَتَخَوَّفُ قَارِعَةً حَتَّى تَحُلَّ بِنَا .

والنَّاسُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَصْنَافٍ : مِنْهُمْ مَنْ لَا يَمْتَنِعُهُ الْفُسَادُ فِي
الْأَرْضِ أَلَّا مَهَانَةٌ نَفْسِهِ وَكِلَالَةٌ حَدِّهِ وَنَضِيضُ وَفَرِهِ وَمِنْهُمْ الْمُصْلِتُ
لِسَيْفِهِ وَالْمُعْلِنُ بِشِرِّهِ وَالْمُجَلِّبُ بِخَيْلِهِ وَرَجُلُهُ ، قَدْ أَشْرَطَ نَفْسَهُ وَ
أَوْبَقَ دِينَهُ لِحُطَامِ يَنْتَهَزُهُ أَوْ مَقْبَبِ يَقُودُهُ أَوْ مَنِيرِ يَفْرَعُهُ . وَ لَيْسَ الْمَتَجَرِّ
أَنْ تَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِكَ ثَمَنًا وَمِمَّا لَكَ عِنْدَ اللَّهِ عَوْضًا ، وَمِنْهُمْ مَنْ
يَطْلُبُ الدُّنْيَا بِعَمَلِ الْآخِرَةِ وَلَا يَطْلُبُ الْآخِرَةَ بِعَمَلِ الدُّنْيَا ، قَدْ طَامَنَ

مِنْ شَخْصِهِ وَ قَارِبَ مِنْ خَطْوِهِ وَ شَمَّرَ مِنْ تَوْبِهِ وَ زَخَرَفَ مِنْ نَفْسِهِ
لِلْأَمَانَةِ وَ اتَّخَذَ سِتْرَ اللَّهِ ذُرْبَةً إِلَى الْمَعْصِيَةِ . وَ مِنْهُمْ مَنْ أَبْعَدَهُ عَنْ
طَلْبِ الْمَلِكِ ضُؤُولَةَ نَفْسِهِ وَ انْقِطَاعَ سَبَبِهِ فَقَصَّرَتْهُ الْحَالُ عَلَى حَالِهِ
فَتَحَلَّى بِاسْمِ الْقِنَاعَةِ وَ تَزَيَّنَ بِبِلَاسِ أَهْلِ الزَّهَادَةِ وَ لَيْسَ فِي ذَلِكَ فِي
مَرَاحٍ وَ لَا مَعْدَى

و بَقِيَ رِجَالٌ غَضَّ أَبْصَارَهُمْ ذِكْرَ الْمَرْجِعِ وَ أَرَأَقَ دُمُوعَهُمْ خَوْفُ
الْمَحْشَرِ ، فَهُمْ بَيْنَ شَرِيدِ نَادٍ وَ خَائِفِ مَقْمُوعٍ وَ سَاكِتِ مَكْعُومٍ وَ
دَاعِ مُخْلِصٍ وَ تَكْلَانِ مُوجِعٍ قَدْ أَخْمَلَتْهُمُ التَّقِيَّةُ وَ شَمَلَتْهُمُ الذَّلَّةُ فَهُمْ
فِي بَحْرِ أَحْجَاجٍ ، أَفْوَاهُهُمْ ضَامِرَةٌ وَ قُلُوبُهُمْ قَرِيحَةٌ قَدْ وَعْظُوا حَتَّى مَلُّوا وَ
فُهِرُوا حَتَّى ذَلُّوا وَ قَتَلُوا حَتَّى قَلُّوا .

معنی و شرح واژه‌ها

العُتُودُ: الجائر عن القصد: عدول کننده از راه راست و حق، صیغه مبالغه از فعل عَتَدَ فلانٌ: با حق مخالفت کرد.

الکُتُودُ: الکفور اللوأم لربه. الذي يعدُّ المصائب وینسی المواهب: کفران کننده نعمت. توییخ کننده پروردگارش. کسی که مصیبت‌ها را می‌شمارد و بخشش‌ها را فراموش می‌کند. این کلمه صیغه مبالغه از فعل کَتَدَ است: کفران نعمت کرد، کلمه کنود در همین معنی در قرآن آمده است: (إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ).

العُتُوُّ: التکبر و تجاوز الحدود: سرکشی و حریم شکنی. این کلمه مصدری است از فعل عَتَا الرجل: سرکشی کرد و از حد خود گذشت. در قرآن نیز به همین معنی آمده است: «بَل لَّجُوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ.» (الملک، ۲۱)

تَتَخَوَّفُ: نَحَافٌ: می ترسیم. فعل مضارع از باب تَفَعَّلَ.

القارعة: الداهية، النکبة المهلکة: گرفتاری شدید، فاجعه سخت. به روز قیامت نیز گفته می‌شود، زیرا انسان را می‌کوبد و تنبیه می‌کند. اسم فاعل از قَرَعَ - قَرَعاً: کوبید. در قرآن نیز به همین معنی آمده است: «القارعة ما القارعة» (القارعة، ۱)

تَحَلُّ: تنزل: فرود می‌آید. این فعل مضارع مضموم العین (يَحَلُّ) به این معنی نیز می‌آید. مانند: «تَحَلُّ قَرِيْباً مِنْ دَارِهِمْ.» (الرعد، ۳۱) البته به صورت مکسور العین، غالباً به معنی «حلال می‌شود» می‌آید.

المهانة: الذلَّة: خواری. مصدر فعل هانَ -: دلیل شد، بر وزن مَفْعَلَةٌ = مَهُوْتَةٌ، سپس اعلال به قلب شده است.

الکلاله: الضعف و عدم القطع: ضعف و کندی. مصدر فعل کلَّ - السیف است: شمشیر کند شد.

الحِد من السیف: طرفه القاطع: لبه تیز شمشیر. از فعل حَدَّ - السیف و السکین: شحذه به معنی تیز کرد. جمع آن حداد و در قرآن به صورت جمع آمده است: «سَلِقُوکُمْ بِالسَّنَةِ حِدَادٍ.» (الاحزاب، ۱۹)

النضیض: الماء القلیل، الشیء الیسیر: آب اندک، چیزی اندک، صفت مشبه فعل نَضَّ - الماء: آب اندک اندک روان شد.

الوفور: الکبیر یقال مال أو متاع وقر: مال یا توشه زیاد، صفت مشبهه از فعل وقرَ -: زیاد شد، گسترده شد.

المصلت: المجبره للسیف: کسی که شمشیر را از غلاف می‌کشد. از فعل أَصَلَّتْ السیف: شمشیر را از غلاف کشید.

المجلب: المَوْلَب: آورده، کشنده. اسم فاعل از فعل أَجْلَبَ الخیل: جماعة الأفراس لا واحد له من لفظه: اسبان، مفرد از

لفظ خود ندارد. اسم جمع. جمع مکسر آن خیول یا اخیال است.

الرجُل: من لیس له ظهر یرکبه: شخص پیاده. اسم جمع مفرد آن راجل است، مانند صَحَب، صاحب.

أشْرط نفسه لكذا: أعلمها و أعدّها له: برای آن، خود را پرچم‌دار و آماده کرد.

أَوْقَى الشیء: أهلکة و ذللة: آن را هلاک یا ذلیل گردانید.

الحطام: ما تکسر من الیس: شکسته‌های چیزی خشک. از فعل حَطَمَ - حطماً الشیء: آن را شکست. این کلمه در قرآن به همین معنی آمده است: «ثم یهیج فتراه مصفراً ثم یجعله حطاماً.» (الزمر، ۲۱)

یتنهز الفرصة: یغتمها: فرصت را غنیمت شمرد.

المقنب من الخیل: ما بین الثلاثین الی الاربعین و قبل زهاء ثلاثمئة: اسبان سواری حدود سی تاچهل، گفته می‌شود حدود سیصد اسب. این کلمه بر وزن اسم آلت آمده است. به نظر می‌رسد این مجموعه از اسبان، آلتی شمرده می‌شوند برای درهم کوبیدن دشمن.

یفرغ الشیء: یعلوه: بالای آن می‌رود.

طامن: سَكَنَ و خَفَضَ: آرام کرد، پائین آورد. اصل فعل طَأْمَنَ از باب فعلا ل است.

قارب الخطو: داناه: گام‌های کوتاه برداشت.

الخطو: المشی: راه رفتن، گام برداشتن. مصدر فعل خطأ -: راه رفت.

شمرَّ في الامر: نهض به و خفَّ: برای انجام امور، با نشاط برخاست. و شمرَّ عن ساعده: آستین خود را بالا زد.

زخرف الشیء: زینته و حسنه: آن را زینت داد و زیبا کرد. و زخرف القول: سخن را با تزویر و دروغ زینت داد.

الذریعة: الوسيلة و السبب الی الشیء: وسیله و سبب و بهانه. جمع آن ذرائع، از فعل ذَرَعَ.

الضیوالة: الصغر و الحقارة: کوچکی و حقیر بودن. مصدر فعل ضَوَّلَ:

کوچک و حقیر شد.

قصر: الشیء علی كذا: جسم علیه ولم یتجاوزه الی غیره: آن را به چه چیزی منحصر کرد.

قرین: تَجَمَّلَ و تَحَسَّنَ: خود را آراسته و زیبا کرد. مطاوع فعل زین.

الزهادة: الرغبة عن الشیء و تروکه: بی رغبتی و بی میلی از چیزی. از فعل زَهَدَ -: نسبت به چیزی بی رغبتی و بی میل شد.

المراج: مأوی الابل و الغنم فی اللیل: جای راحتی شتر و گوسفند در شب. اسم مکان از باب افعال. در اصل مروج بوده است.

المغدی: مکان العدو. محل عزیمت در صبح. اسم مکان از فعل مغدو: صبح هنگام حرکت کرد. در اصل مغدو بوده است.

غض البصر: متعه مما لا یحل له رؤیته: چشم را از نگاه حرام پوشید.

أراق الماء: صبّه: آب را ریخت. در اصل أروق بوده است. **المحشر:** موضع الحشر: محل تجمع. اسم مکان از فعل حشر والخلق: آنان را جمع کرد.

الشريد: النافر: گریزان، صفت مشبیه از فعل شردو: گریخت.

الناذر: الشارذ النافر: گریزان، رمنده. اسم فاعل از فعل نذ: گریخت، رمنده.

المقوم: المقهور المملوب: شکست خورده و مغلوب گردیده. اسم مفعول از فعل قمع فلاناً: او را شکست داد.

المکعموم: البعیر المشدود الغم لفلان بعضاً أو بأكمله: تشوی که دهانش را می بندند تا گاز نگیرد یا غذا نخورد. اسم مفعول از فعل کعم: دهانش را بست.

نکلان: المرأة الفاقدة ولدها أو الصرء الفاقدة ولده: زن یا مرد فرزند از دست داده. صفت مشبیه جمع آن نکالی است.

الموجع: المؤلم: دردمند. اسم مفعول از باب افعال. **أوجع فلاناً:** او را به درد آورد.

أخملت: أخفت: پنهان کرد.

شمّل الأمر القوم: عمّمهم: آنان را دربر گرفت. مصدر آن شمول.

الأجاج: المالح المر من الماء: آب شور و تلخ مزه. صفت مشبیه از فعل أج الماء: اجأ: بسیار شور شد. در قرآن در همین معنی نیز آمده است: «لوشاء لجعلنناه اجاجاً فلولاً تشكرون» (الواقعه، ۷).

الضامرة: الساكنة: آرام و ساکت. اسم فاعل از فعل ضمّر. فلان: ساکت شد.

قرحة: فيها قروح: زخم دار. صفت مشبیه از فعل قرح: به سبب سلاح یا دمل زخمی شد.

قهرؤا: غلبوا أو اخذوا قهراً من غیر رضاهم: مغلوب شدند، سرکوب شدند. فعل مجهول.

ترجمه خطبه

ای مردم، ما در روزگاری لجباز و در زمانه ای ناسپاس به سر می بریم که در آن نیکوکار، بدکار شمرده می شود و تجاوزگری ستمکار افزایش می یابد.

از آنچه می دانیم سود نمی بریم و در مورد آنچه نمی دانیم، پرسش نمی کنیم. و از بلاهای ناگهانی، مادامی که گرفتارمان نکرده اند، نمی هراسیم.

مردم به چهار گروه تقسیم می شوند. گروه اول کسانی هستند که تنها به علت ناتوانی و کندی شمشیر و ثروت اندکشان، فساد نمی کنند.

گروه دوم کسانی هستند که شمشیر را از نیام کشیده و شرارت را آشکار ساخته و سپاه پیاده و سواره خویش را گرد آوردند. در حقیقت خودشان را برای یاغی گری و گنجهکاری آماده ساختند و دینشان را تباه کردند تا این که ثروتی بیندویند یا بر گروهی فرماشرویی کنند یا بر فراز مغزی بنشینند. چه بد دادوستدی است که دنیا را بهای خود ببیوشد و به پاداشی که نزد خدا داری، بفروشی.

گروه سوم کسانی هستند که دنیا را به جای آخرت می خواهند و نه آخرت را به جای دنیا. خودشان را فروتن نشان می دهند. گام ها را به هم نزدیک و دامان لباسشان را کوتاه می کنند و خودشان را زینده امانت نشان می دهند و ستار بودن خداوند را وسیله گنجهکاری قرار می دهند.

گروه چهارم کسانی هستند که بی مایگی و نداشتن وسیله، آنان را از جاه طلبی دور می کنند. فقط با این حالت می مانند و خودشان را با قناعت آراسته می کنند و با جامه پارسایان زینت می دهند؛ درحالی که آنان نه قانع و نه زاهد هستند. ولی مردانی هستند که یاد روز قیامت چشمانشان را فرو بسته و ترس روز رستاخیز اشک هایشان را بجاری ساخته است.

اینان یا فراری یا ترسان و سرکوب شده یا خاموش و دهان بسته یا مبلغ با اخلاص یا غمگین دردمند هستند. به خاطر تقیه گمنام و خوار و دلیل شدند؛ گویی در دریای شور افتاده اند. دهانشان بسته و دلشان زخم دار است. موعظه گفتند تا خسته شده اند، سرکوب شدند تا خوار گشتند و کشته شدند تا اندک گردیده اند.

ترکیب خطبه

* **أيها الناس** انا قد أصبحنا في دهر عنود و زمن كنود:

«ای» : منادای نکره مقصوده مبنی بر ضم. «ها» حرف تنبیه.

«الناس» عطف بیان و مرفوع. «أنا»: از حروف مشبیه بالفعل: «تأ»: اسم آن محلاً منصوب. «قد»: حرف تحقیق. «أصبحنا»: از افعال ناقصه. «نا»: اسم آن محلاً مرفوع. «فی دهر»: جار و مجرور، متعلق به «موجودین». خبر أصبح، جمله (قد أصبحنا فی دهر) محلاً مرفوع و خبر آن. «عنود»: صفت برای دهر. «و»: حرف عطف. «زمن»: معطوف به دهر. «کتود»: صفت برای زمن.

* يُعَدُّ فِيهِ الْمَحْسَنُ مُسَيِّئاً

يُعَدُّ: فعل مضارع مجهول مرفوع. «فيه»: جار و مجرور متعلق به «كائناً» حال از محسن «المحسن»: نایب فاعل مرفوع. «مسيئاً»: مفعول دوم منصوب. این جمله صفت برای زمن و محلاً مجرور است.

* و يزداد الظالم فيه عتواً

«و»: حرف عطف. «يزداد»: فعل مضارع مرفوع. «الظالم»: فاعل مرفوع. «فيه»: جار و مجرور، متعلق به كائناً، حال از الظالم. «عتواً»: تمییز منصوب. این جمله محلاً مجرور و معطوف به جمله ماقبل است.

* لا ننتفع بما علمنا ولا نسأل عما جهلنا

«لا»: حرف نفی. «ننتفع»: فعل مضارع مرفوع و فاعل آن نحن. «بما»: جار و مجرور متعلق به ننتفع. «علمنا»: فعل ماضی و فاعل، جمله «علمنا» صله موصول، محلی از اعراب ندارد. «و»: حرف عطف. «لا»: حرف نفی. «نسأل»: فعل مضارع مرفوع و فاعل آن (نحن) مستتر است. «عما»: جار و مجرور، متعلق به نسأل. «جهلنا»: فعل ماضی و فاعل جمله جهلنا، صله موصول، محلی از اعراب ندارد.

* ولا نتخوف قارعةً حتى تحل بنا

«و»: حرف عطف. «لا»: حرف نفی. «نتخوف»: فعل مضارع مرفوع و فاعل آن (نحن) مستتر است. «قارعة»: مفعول به منصوب. «حتى»: حرف جر. پس از آن «أن» مضمرة وجود دارد. «تحل»: فعل مضارع منصوب به آن مضمرة. فاعل آن (هی) مستتر است. «بنا»: جار و مجرور، متعلق به تحل. مصدر مؤول و محلاً مجرور.

* الناس على أربعة أصناف

«الناس»: مبتدا و مرفوع. «على أربعة»: جار و مجرور متعلق به كائون و خبر. «أصناف» مضاف الیه مجرور.

* منهم من لا يمتعه الفساد في الأرض إلا مهانة نفسه و كلاله حده و نقبض وقره

«منهم»: جار و مجرور متعلق به «كائناً» که صفت برای ابتدای محذوف واقع شده است. تقدیر آن صنف منهم است. «من»: خبر محلاً مرفوع. «لا»: حرف نفی. «يتمعه»: مضارع مرفوع. «ه»: مفعول به و محلاً منصوب. «الفساد»: مفعول به دوم و منصوب. جمله (لا يتمعه...) صله موصول محلی از اعراب ندارد. «فی الأرض» جار و مجرور متعلق به الفساد. «الا»: ادات حصر. «مهانة»: فاعل مرفوع. «نفسه»: مضاف الیه مجرور. «ه»: مضاف الیه محلاً مجرور. «و»: حرف عطف. «كلاله»: معطوف به مهانة و مرفوع. «حده»: مضاف الیه مجرور. «ه»: مضاف الیه. «و»: حرف عطف. «نقبض»: معطوف و مرفوع. «وقره»: مضاف الیه. «ه»: مضاف الیه.

* و منهم المصلت لسيفه و المعلى بشره و المجلب بخيله و رجله

«و»: حرف عطف. «منهم»: مانند اعراب ماقبل. «المصلت»: خبر مرفوع. «السيف»: لام حرف جر زائد. به خاطر اینکه می توانیم بگوییم المصلت سيفه. «سيف»: مجرور. «ه»: مضاف الیه. «و»: حرف عطف. «المعلى»: معطوف به المصلت و مرفوع. «ب»: حرف جر زائد. «شر»: مجرور. «ه»: مضاف الیه. «و»: حرف عطف. «المجلب»: معطوف به المعلى و مرفوع. «بخيل»: جار و مجرور متعلق به المجلب. «ه»: مضاف الیه. «و»: حرف عطف. «رجل»: معطوف به خيل. «ه»: مضاف الیه.

* قد أشرط نفسه و أوبق دينه لحطام يتهزه أو مقنب يقوده أو منبر يفرعه

«قد»: حرف تحقیق. «أشرط»: فعل ماضی و فاعل آن هو. «نفسه»: مفعول به منصوب. «ه»: مضاف الیه. «و»: حرف عطف. «أوبق»: فعل ماضی و فاعل هو. «دينه»: مفعول به و مضاف الیه. «الحطام»: جار و مجرور و متعلق به أوبق. «يتهزه»: فعل مضارع و فاعل آن هو. «ه»: مفعول به. جمله يتهزه محلاً مجرور صفت برای حطام. «أو»: حرف عطف. «مقنب»: معطوف به حطام و مجرور. «يقوده»: فعل و فاعل هو و مفعول به. این جمله صفت برای مقنب است. «أو»: حرف عطف. «منبر»:

*** و منهم من يطلب الدنيا بعمل الآخرة ولا يطلب الآخرة بعمل الدنيا**

«و»: حرف عطف. «منهم»: جار و مجرور متعلق به کائن که صفت برای ابتدای محذوف واقع شده است که تقدیراً صنف منهم. «من»: اسم موصول و خبر محلاً مرفوع. «يطلب»: فعل مضارع مرفوع و فاعل آن هو. «الدنيا»: مفعول به تقدیراً منصوب. «بعمل»: جار و مجرور متعلق به يطلب. «الآخرة»: مضاف الیه مجرور. «و»: حرف عطف. «لا»: حرف نفی. «يطلب»: فعل مضارع مرفوع و فاعل آن هو. «الآخرة»: مفعول به. «بعمل»: جار و مجرور متعلق به يطلب. «الدنيا»: مضاف الیه و تقدیراً مجرور.

*** قد طامن من شخصه و قارب من خطوه**

«قد»: حرف تحقيق. «طامن»: فعل ماضی و فاعل آن هو مستتر «من شخص»: جار و مجرور متعلق به طامن. «ه»: مضاف الیه جمله (قد طامن...) استثنایه محلی از اعراب ندارد. «و»: حرف عطف. «قارب»: فعل ماضی و فاعل آن هو مستتر. «من خطو»: جار و مجرور متعلق به قارب. «ه»: مضاف الیه.

*** و شمّر من ثوبه و زخرف من نفسه للأمانة**

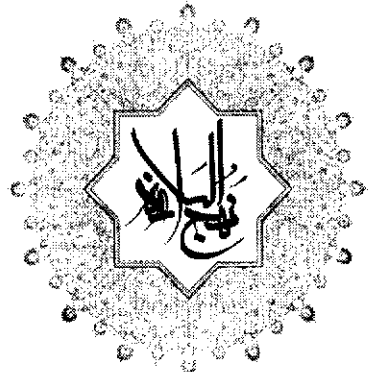
«و»: حرف عطف. «شمّر»: فعل ماضی و فاعل آن هو. «من ثوب»: جار و مجرور متعلق به شمّر. «ه»: مضاف الیه. «و»: حرف عطف. «زخرف»: فعل ماضی و فاعل آن هو. «من نفسه»: جار و مجرور متعلق به زخرف. «ه»: مضاف الیه. «للأمانة»: جار و مجرور متعلق به زخرف.

*** و اتخذ ستر الله ذريعة إلى المعصية**

«و»: حرف عطف. «اتخذ»: فعل ماضی و فاعل آن هو. «ستر»: مفعول به اول و منصوب. «الله»: مضاف الیه. «ذريعة»: مفعول به دوم و منصوب. «إلى المعصية»: جار و مجرور متعلق به ذريعة.

*** و منهم من أبعده عن طلب الملك ضوالة نفسه و انقطاع سببه**

«و»: حرف عطف. «منهم»: جار و مجرور متعلق به صفت ابتدای محذوف. «من»: خبر محلاً مرفوع. «أبعده»: فعل ماضی. «ه»: مفعول به و محلاً منصوب. «عن طلب»: جار و مجرور متعلق به «أبعد». «الملك»: مضاف الیه مجرور.



امیرالؤمنین علی

عبدالله حسینی
(کاتب)

بسم
عبدالله حسینی

معطوف به مقرب. «يفرعه»: فعل مضارع و فاعل هو. «ه»: مفعول به. این جمله صفت برای منبر است.

*** لبس المتجر أن ترى الدنيا لنفسك ثمناً**

«ل»: موطنه برای قسم. «لبس»: از افعال ذم. «المتجر»: فاعل مرفوع. «أن»: حرف نصب مصدری. «ترى»: فعل مضارع و فاعل آن انت. «الدنيا»: مفعول به اول و تقدیراً منصوب. «لنفس»: جار و مجرور متعلق به کثائناً. حال از نفس. «ك»: مضاف الیه. «ثمناً»: مفعول به دوم. مصدر مؤول آن ترى... خبر محلاً مرفوع برای ابتدای واجب الحذف هو.

*** و ممالک عند الله عوضاً**

«و»: حرف عطف. «مما»: جار و مجرور متعلق به موجوداً و مفعول به دوم و مقدم برای فعل تری که در تقدیر است. «لك»: جار و مجرور متعلق به استقبر. صلته موصول. «عند»: ظرفاً مفعول به. نیز متعلق به استقبر. «عوضاً»: مفعول به اول و منصوب.

«ضوولة»: فاعل مرفوع. «نفس»: مضاف اليه مجرور. «ه»:

* فهم بين شريد ناد، و خائف مقموع و ساكت مكعوم وداع
مخلص و تكلان موجع

«فاء»: استثنائية. «هم»: مبتدا و محلاً مرفوع. «بين»: مفعول
فيه منصوب. متعلق به كائنون كه خبر هم است. «شريد»:
مضاف اليه مجرور. «ناد»: صفت برای شريد و مجرور. «و»:
حرف عطف. «خائف»: معطوف به شريد و مجرور. «مقموع»:
صفت برای خائف و مجرور. «و»: حرف عطف. «ساکت»:
معطوف به خائف و مجرور. «مكعوم»: صفت برای ساكت و
مجرور. «و»: حرف عطف. «داع»: معطوف به ساكت و تقدیراً
مجرور. «مخلص»: صفت برای «داع» مجرور. «و تكلان
موجع»: مانند ما قبل اعراب می شود.

مضاف اليه محلاً مجرور. «و»: حرف عطف. «انقطاع»:
معطوف به ضوولة و مرفوع. «سبب»: مضاف اليه مجرور. «ه»:
مضاف اليه محلاً مجرور.

* فقصرته الحال على حاله

«ف»: حرف عطف. «قصرت»: فعل ماضی. «ه»:
مفعول به و محلاً منصوب. «الحال»: فاعل مرفوع. «على حال»:
جار و مجرور متعلق به قصرت. «ه»: مضاف اليه و محلاً
مجرور.

* فتحلى باسم القناعة و تزین بلباس الزهادة

«ف»: حرف عطف. «تحلى»: فعل ماضی و فاعل آن هو.
«باسم»: جار و مجرور متعلق به تحلى. «القناعة»: مضاف اليه
مجرور. «و»: حرف عطف. «تزین»: فعل ماضی و فاعل آن
هو. «لباس»: جار و مجرور متعلق به تزین. «الزهادة»:
مضاف اليه مجرور.

* قد أحملتهم التقية و شملتهم الذلّة

«قد»: حرف تحقيق. «أحملتهم»: فعل ماضی. «هم»:
مفعول به محلاً منصوب. «التقية»: فاعل مرفوع. «و» حرف
عطف. «شملت»: فعل ماضی. «لهم»: مفعول به محلاً
منصوب. «الذلة»: فاعل مرفوع.

* فهم في بحر أجاج أفواهم ضامرة و قلوبهم قرحة

«فاء»: استثنائية. «هم»: مبتدا و محلاً مرفوع. «في بحر»:
جار و مجرور متعلق به كائنون. خبر برای هم. «أجاج»: صفت
برای بحر و مجرور. «أفواهم»: مبتدا و مضاف اليه. «ضامرة»:
خبر مرفوع. «و»: حرف عطف. «قلوبهم قرحة»: مانند ما قبل
اعراب می شود.

* و ليس من ذلك في مزاج ولا مبدى

«و»: حاليه. «ليس»: از افعال ناقصه. اسم آن هو. «من
ذلك»: جار و مجرور متعلق به كائنا. حال از مزاج. «في مزاج»:
جار و مجرور متعلق به خبر ليس. «و»: حرف عطف. «لا زائد
برای تأكيد نفس. «مبدى»: معطوف به مزاج و تقدیراً مجرور.

* و بقي رجال غض أبصارهم ذكر المرجع

«و»: استثنائية. «بقي»: فعل ماضی. «رجال»: فاعل
مرفوع. «غض»: فعل ماضی. «أبصارهم»: مفعول به منصوب.
«هم»: مضاف اليه محلاً مجرور. «ذكر»: فاعل مرفوع.
«المرجع»: مضاف اليه مجرور. جمله غض... محلاً مرفوع و
صفت برای رجال.

* قد و عظوا حتى ملؤا و قهروا حتى ذلّوا و قتلوا حتى قتلوا

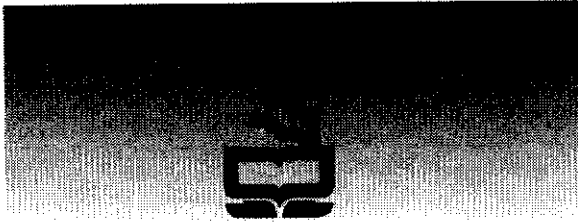
«قد»: حرف تحقيق. «و عظوا»: فعل ماضی و فاعل
«حتى»: حرف غایت. «ملؤا»: فعل ماضی مجهول و نائب فاعل.
«و»: حرف عطف. «قهروا»: فعل ماضی مجهول و نائب فاعل.
«حتى»: حرف غایت. «ذلّوا»: فعل ماضی و فاعل. «و» حرف
عطف. «قتلوا حتى قتلوا»: مانند جمله قبل اعراب می شود.

* و أراق دموعهم خوف المخشر

«و»: حرف عطف. «أراق»: فعل ماضی. «دموعهم»: مفعول به
منصوب. «لهم»: مضاف اليه و محلاً مجرور. «خوف»: فاعل
مرفوع. «المخشر»: مضاف اليه مجرور. این جمله محلاً مرفوع
معطوف به جمله قبل است.

بعضی از نکات بلاغی

- عبارت «إنا أصبحنا في دهر عنود و زمن كنود» جمله خبریه
طلبیه است. زیرا با يك تأكيد آمده است و متكلم مخاطبین را در
حكم مترددین در مفهوم خبر به حساب آورده است. ضمناً واژه های



برک اشتراک مجله های رشد

شرایط اشتراک

✓ به ازای هر عنوان مجله درخواستی، واریز مبلغ ۲۰۰۰۰ ریال به عنوان علی الحساب به حساب شماره ۳۹۶۶۲۰۰۰ بانک تجارت شعبه سه راه آزمایش (سرخه حصار) کد ۳۹۵ در وجه شرکت افست و ارسال رسید بانکی به همراه برگ تکمیل شده اشتراک الزامی است.

• مجله درخواستی:

• نام و نام خانوادگی:

• تاریخ تولد: • تحصیلات:

• تلفن:

• نشانی کامل پستی:

استان: • شهرستان:

خیابان:

کوچه:

پلاک: • کد پستی:

• مبلغ واریز شده:

• شماره و تاریخ رسید بانکی:

امضاء:

نام و نام خانوادگی: _____

شماره حساب: _____

شماره کارت: _____

شماره حساب: _____

شماره کارت: _____

شماره حساب: _____

شماره کارت: _____

شماره حساب: _____

شماره کارت: _____

شماره حساب: _____

شماره کارت: _____

شماره حساب: _____

شماره کارت: _____

شماره حساب: _____

شماره کارت: _____

شماره حساب: _____

شماره کارت: _____

«دهر» و «زمن» به صورت نکره به قصد تهویل (ایجاد ترس و وحشت) آمده‌اند. همچنین عبارت فوق سجع متوازی دارد، برای این که واژه‌های عنود و کنود هم وزن و قافیه هستند.

- در عبارت «يُعَدُّ الْمُحْسِنُ فِيهِ مَسِيئًا» طباق وجود دارد، زیرا واژه‌های (محسن و مسيء)، از نظر معنوی متضاد هستند.

- در عبارات «لا ننتفع بما علمنا و لا نسأل عما جهلنا و لا

نتخوف...» جمله‌های خبری به قصد توییح به کار برده شده‌اند،

زیرا متکلم با این عبارات می‌خواهد، به طور غیرمستقیم مخاطبان

را به خاطر عدم استفاده از علم و سؤال نکردن از مجهولات و عدم

پیش‌بینی حوادث آینده، توییح کند. ضمناً در عبارات یادشده

ضمیر متکلم مع‌الغیر به کار رفته است. بدین سبب، معانی آن

شامل حال متکلم می‌شود. در حالی که علی(ع) از این معانی

به دور است. بنابراین این معانی به عموم اسناد شده و مراد از آن

اشخاص به خصوص است. و این اسلوب مانند اسلوب قرآنی «انا

أو إياکم لعلی هدی أو...» است. همچنین در عبارت یادشده طباق

وجود دارد، زیرا از نظر معنی (علمنا و جهلنا) متضاد هستند.

- در عبارت «و لا نتخوف قارعة حتی تحل بنا» واژه قارعة به

قصد تعظیم و تهویل نکره به کار رفته است.

- در عبارت «متهم من لا یمنعه الفساد فی الارض إلا مهانه نفسه

و کلاله حده و نضیض و فره» خبر به صورت اسم موصول آمده تا

متکلم به وسیله جمله صلیه موصول، مخاطب را خوب آگاه کند.

ضمناً در این عبارت، اسلوب قصر صفت بر موصوف از نوع قصر

اضافی تعیینی است. یعنی عدم فساد آنان به ناتوانی و کندی شمشیر

و ثروت اندکشان منحصر است.

همچنین عبارت «کلاله الحد» کنایه از صفت ناتوانی و ضعیف

بودن است. علاوه بر صنعت‌های بالا، این عبارت صنعت موازنه

دارد، زیرا واژه‌های نفس، حد، و فر هم وزن هستند.

- عبارت «المصلت لسیفه... و المجلب بخیل و رجه» کنایه

از صفت قدرت و توانایی است. ضمناً کلمه خیل مجاز مرسل

است، زیرا مراد از آن خود اسبان نیست، بلکه سوارکاران است.

علاقه این مجاز، ملزومیه است. چون اسب ملزوم سوارکار است.

همچنین در این عبارت، ایهام تضاد وجود دارد، چون خیل به معنی

سوارکاران در مقابل رجه قرار گرفته است.

- در عبارت «أوبق دینه لحطام یتهزه» دو استعاره وجود دارد:

اولی مکثیه است، زیرا دین به موجود زنده تشبیه و مشبه به حذف

شده است و لوازم آن (أوبق = اهلک) باقی مانده است و دومی

تصریحیه است، زیرا مال دنیا به حطام (علف خشک) از نظر

بی ارزشی تشبیه شده و مشبه حذف شده. ضمناً کلمه «حطام» به صورت نکره به قصد تحقیر به کار رفته است.

- در عبارت «أُو مقنب یقوده أو منبر یفرعه» واژه مقنب مجاز مرسل است، زیرا مراد از مقنب خود اسبان نیست، بلکه سوارکاران است. همچنین واژه های مقنب و منبر به صورت نکره به قصد تحقیر به کار رفته اند. ضمناً واژه های مقنب و منبر کنایه از موصوف یاران و طرفداران است.

- در عبارت «لبس المتجر أن تری الدنیا...» کلمه متجر استعاره تصریحیه است، زیرا به دست آوردن دنیا و از دست دادن آخرت، به تجارت زیان آور تشبیه و مشبه حذف و مشبه به ذکر شده است. همچنین در این عبارت التفات از ضمیر غایب به ضمیر مخاطب است، چون اصل عبارت باید چنین باشد: «لبس المتجر أن یری الدنیا...»

- در عبارت «یطلب الدنیا بعمل الآخرة و لا یطلب الآخرة بعمل الدنیا» صنعت عکس وجود دارد، زیرا واژه های (دنیا و آخرة) در عبارت بعد جا به جا شده اند. همچنین عبارت فوق طباق دارد.

- در عبارت «وقارب من خطوه و شمر من ثوبه» دو کنایه از صفت وجود دارد. در جمله «قارب من خطوه» کنایه از صفت داشتن وقار و در جمله دومی، کنایه از صفت پاک بودن وجود دارد.

- عبارت «انقطاع سبیه» کنایه از صفت بیچارگی و نداشتن یاران است. در عبارت «و بقی رجال» واژه رجال به صورت نکره به قصد تعظیم آمده است.

- در عبارت «خائف مقموع و ساکت مکعوم» صنعت موازنه وجود دارد، زیرا واژه های مقموع و مکعوم هم وزن هستند.

- در عبارت «و هم بین... و نکلان موجه» آنان از جهت غصه و اندوه به نکلان یعنی فرزند از دست داده، تشبیه شدند و چون ادات تشبیه و وجه الشبه در آن حذف شده است، بنابراین آن تشبیه، تشبیه بلیغ است.

- در عبارت «فهم فی بحر أجاج» استعاره تصریحیه وجود دارد، زیرا احوال دنیا را به بحر أجاج یعنی دریای شور تشبیه کرده و مشبه حذف شده است.

- در عبارت «قتلوا حتی قتلوا» فعل قتل به کل نسبت داده شده، درحالی که مراد از آن افراد مخصوصی است. زیرا اگر حقیقتاً به کل نسبت داده شده باشد، همه هلاک می شوند و معنی قتلوا مصداق پیدا نمی کند.

دفتر انتشارات کمک آموزشی

آشنایی با مجله های رشد

مجله های رشد توسط دفتر انتشارات کمک آموزشی سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی وابسته به وزارت آموزش و پرورش، با این عناوین تهیه و منتشر می شوند:

مجلات دانش آموزی (به صورت ماهنامه - ۹ شماره در سال - از مهر تا خرداد - منتشر می شوند):

● **رشد کودک** (ویژه دانش آموزان پیش دبستانی و پایه اول ابتدایی)

● **رشد نوآموز** (ویژه دانش آموزان پایه های دوم و سوم ابتدایی)

● **رشد دانش آموز** (ویژه دانش آموزان پایه های چهارم و پنجم ابتدایی).

● **رشد نوجوان** (ویژه دانش آموزان دوره راهنمایی تحصیلی).

● **رشد جوان** (ویژه دانش آموزان دوره متوسطه).

مجلات عمومی (به صورت ماهنامه - ۹ شماره در سال و از مهر تا خرداد منتشر می شوند):

● **رشد آموزش ابتدایی، رشد معلم، رشد تکنولوژی آموزشی، رشد مدرسه فردا و رشد مدیریت مدرسه.**

مجلات تخصصی (به صورت فصلنامه و ۳ شماره در سال منتشر می شوند):

● **رشد برهان** (مجله ریاضی، ویژه دانش آموزان دوره راهنمایی تحصیلی)،
رشد برهان (مجله ریاضی، ویژه دانش آموزان دوره متوسطه)، **رشد آموزش معارف اسلامی، رشد آموزش جغرافیه، رشد آموزش تاریخ، رشد آموزش راهنمایی تحصیلی، رشد آموزش زبان و ادب فارسی، رشد آموزش زبان، رشد آموزش ریاضت، رشد آموزش تربیت بدنی، رشد آموزش هنر، رشد آموزش فیزیک، رشد آموزش شیمی، رشد آموزش ریاضی، رشد آموزش هنر، رشد آموزش قرآن، رشد آموزش علوم اجتماعی و رشد آموزش زمین شناسی.**

مجلات عمومی و تخصصی برای معلمان، آموزگاران، مدیران و کادر اجرایی مدارس
دانشجویان مراکز تربیت معلم و رشته های دبیری دانشگاه ها و کارشناسان تعلیم و تربیت تهیه و منتشر می شوند.

● نشانی: تهران، خیابان ایران‌شهر، شعبه ۱، ساختمان شماره ۲ آموزش و پرورش، پلاک ۲۶۸، دفتر انتشارات کمک آموزشی.